

نقش معلم

بارها شنیده میشود که میگویند: «معلم کسی است که معاجم زائیده شده باشد». این جمله قابل بحث و پژوهش است، زیرا درست، مثل این است که گفته شود: «مهندس یا پزشک کسی است که مهندس یا پزشک زائیده شده باشد» در حالی که میدانیم که هیچ-کس روزی که از مادر زائیده شده است، مهندس یا پزشک زائیده نشده، بلکه پس از سالها تحصیل و کوشش پی گیر، شایسته احراز عنوان مهندس یا پزشک، گردیده است.

دسته ای از روانشناسان، معتقدند که همه چیز آدمی معلول وراثت است، طبق این نظر گفتار سابق، قابل تصدیق است؛ ولی در برابر این نظر، دسته ای هم همه چیز آدمی را معلول عوامل محیطی (۱) میدانند و بالاخره آلپرت (Alport)، روانشناس آمریکائی، که از افراط و تفریط، دوری جسته است، میگوید: «تمام خصوصیات وجودی انسان، هم معلول وراثت و هم معلول محیط است» وی شخصیت افراد بشر را بر بیتی تشبیه میکند که مساحت آن، حاصل ضرب قاعده در ارتفاع است و معتقد است که شخصیت هر فردی حاصل ضرب وراثت، در محیط میباشد.

نظریه اخیر قابل قبول تر است، بنابراین باید گفت: معلم هم بسان همه مردم، حاصل ضرب وراثت در محیط است، و همانطوریکه عامل وراثت، در ساختمان یک معلم، مؤثر است عامل محیط هم مؤثر است، نه آن کسی که معلم زائیده شده، بدون تربیت، شایسته معلمی است و نه آن کسی که معلم زائیده نشده، با تربیت و تحت تأثیر عوامل محیطی می تواند معلم شود.

* * *

۱- یک روانشناس روسی، طبق یک محاسبه، تعداد این عوامل را در هر لحظه؛ تا

هدف و وظیفه

خوب است این بحث را باهل فن ، واگذاریم ، سخن درباره نقش معلم است ، در مرحله اول باید دید هدف از تعلیم و تربیت ، چیست ؛ آنگاه بر مبنای آن ، بتوضیح مطلب پرداخت .

بطوری که علمای تعلیم و تربیت ، گفته اند : «هدف تعلیم و تربیت ، ایجاد فردی - گونی مطلوب ؛ در شخص تربیت یافته است» این کار ، گاهی عمدی و گاهی غیر عمدی است ، مثلاً مرگ یکی از بستگان ، اگر وسیله تنبیه انسان گردد ، تربیت غیر عمدی است ، در حقیقت عامل تربیت ، یا قابل کنترل و تدریس شدنی و یا غیر قابل کنترل و تدریس نشدنی است .

با توجه به هدف تعلیم و تربیت ، کم و بیش وظیفه معلم روشن میشود ، معلم باید بکوشد که يك موجود ناقص و بی تجربه را بسرحد ترقی و تکامل برساند و او را برای يك زندگی نوین آماده سازد ، با توجه باینکه اجتماع ، همواره رو بتکامل میرود و مقتضیات محیط اجتماعی هر نسلی از نسل پیشین ، پیچیده تر میگردد ، روشن میشود که وظیفه يك معلم ، چقدر سنگین است ؛ چه در این صورت موظف است که تنها بیادادن يك مشت فرمول خشك و یا قاعده و دستور ، قناعت نکند و همش این نباشد که شاگرد ؛ مانند دستگاه ضبط صوت ، مطالب را گرفته و ضبط نماید و در جلسه امتحان آنها را طوطی وار ، تحویل دهد ، چنانکه متأسفانه در بسیاری از معلمان ، هنوز این رسم کهنه و ارتجاعی مشاهده میشود .

جان دیویی (۱) که شهرت جهانیش مدیون دستگاه آموزش و پرورش اوست ، در کتاب «مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش» (۲) میگوید : «دوره آموزش و پرورش ؛ بمنزله مقدمه زندگانی فرد نیست ، بلکه عین زندگانی است ، معلم با پرورش کار ، حق ندارد که در دوره آموزش کودک او را از مقتضیات سنی خود محروم سازد و او را بکسب اموری وادارد ، که از حوصله و احتیاجات موجود او ، بیرون است ، در عین آنکه کسی را که برای زندگانی فردا آماده میسازیم ، نباید زندگانی امروز او را فدای فردا کنیم و نقد را به نسیه بفروشیم ، او باید مطابق تمایلات بچگانه خود رفتار کند و گرفتار محدودیت های طاقت فرسا نباشد و در ضمن عمل های کودکانه ، راه و رسم بزرگتران را آموخته و استعدادهای درونی خود را تا سرحدا ممکن ، توسعه داده و آشکار سازد .

john dewey (۱)

An introduction to philosophy Education (۲)

معلم باید احساس مسئولیت کند و بداند که سر نوشت يك مشت افرادی که بزودی وارد جامعه خواهند شد ، بدست او سپرده شده است و باید تا آنجا که ممکن است ، آنها را برای این زندگی آماده کند و بکوشد تا برای جامعه ، انسان واقمی بسازد ، نه گران و درنده خویان آدم نمائی که بهیچ عنوان نشود آنها را انسان نامید و در حالی که ظاهری آراسته و جالب توجه دارند ؛ باطنی مخوف و وحشتناک داشته ، منافق و ریاکار ؛ مردم فریب و نیرنگ باز ، دروغگو و دزد ، غارتگر و هتاک ، خیره سر و ناپاکار و . . . باشند .

معلم باید مانند يك سر باز فداکار ، در راه خدمت بانسانها - انسانها ئیکه بكمك تربیت ، باوج ترقی و تعالی میرسند و بر اثر رغبت و بی توجهی ، در حضيض پستی و نابخردی سقوط میکنند - بکوشد و با از خود گذشتگی ، از این رهگذر ، طرفی ببندد ، معلم ، باید مانند يك پزشك ، نبض يكايك نوآموزان را در دست داشته باشد و در راه ریشه کن ساختن صفات زشت - که از هر بیماری خطرناکتر و وحشتناکتر است - از جان و دل آنها ، بکوشد و صفات عالی انسانی را در نهاد آنها پرورش داده شاگردان را بگوهر هنر و فضیلت ، بیاراید .

معلم ، زمامدار مستبد ، خود سر و مطلق العنان کلاس نیست ، تا نوآموزان ، کورکورانه از او پیروی کنند ، بلکه پدری مهربان و دلسوز و پیشوائی روحانی و عالیقدر است که حس احترام نوآموزان را بخود جلب نموده و با احترام متقابل و راهنمائیهای عاقلانه و عالمانه ، آنها را بشاهراه سعادت رسانیده و از پرتگاه سقوط و انحراف ، حفظ میکند .

سرمشق عملی

بدیهی است که اگر معلم بخواهد تمام وظائف خطیر خود را ، نسبت بشاگردان ، از راه خطابه و پند و اندرز ، عملی کند و از این راه ؛ دورنمای يك آینده روشن و امیدبخش را در برابر چشمان آنها ، نمایان سازد ؛ شاید کمتر بتواند بنتیجه رسیده و موفقیتهای کسب کند .

معلم باید سمبل فضیلت باشد و شاگردان بحد کافی با او ایمن داشته و معتقد باشند که : او مظهر صفات پسندیده و عالی انسانی است و از هر گونه بی نظمی و عیب اخلاقی منزله است و هر پند و اندرز که بآنها میدهد ، در درجه اول خودش بآن عمل می کند و «واعظ غیر متعظ» و «عالم بی عمل» نیست .

معلم اگر حائز چنین شرائطی باشد ، شاگردان با او تاسی بسته و سعی میکنند ؛ از کارهای نیک و اخلاق پسندیده و پندار خدا پسندانه او پیروی کرده و نسخه وجود خود را برابر

با اصل وجود او گردانند .

نکته اساسی

نکته ای که تاکنون بیان اشاره نشده ، و علمای تعلیم و تربیت ، از آن غفلت دارند ، موضوع ایمان است ، بدون تردید هر بشری احتیاج به پناهگاه روحی دارد ، تا در پناه آن ، پروان خود آرامش بخشیده و از نگرانیها ، نومیدیها ، دلهره ها ، اضطرابها ، تشویشها و حتی خود کشیها رهائی پیدا کند .

ایمان بمبده و معاد ، بانسان آرامش روحی می بخشد و او را در برابر شکستها و حوادث خرد کننده ؛ امیدوار میسازد و راه پیروزی و سر بلندی را بروی او می کشاید .

وظیفه معلم است که - عملاً - درس ایمان بنو آموزان داده و آنها را از عقائد پوچ و خرافی و بی بندوباری و بی ایمانی دور سازد ، تا در آینده ، دچار شرارت ، دزدی ، چاپلوسی خود فروشی ، خیانت ؛ نومیدی و . . . نگردند و از داشتن پناهگاه روحی برخوردار و همه جا برای جامعه خود ، خدمتگذاری امین و دلسوز بوده و خدا را حاکم بر کردار ، گفتار و پندار خود بدانند .

تصدیق میکنید که بسیاری از بی عفتیها ، عربده کشیها ، چاقو کشیها ، دزدیها ، خیانت - کاریها و حتی حوادثی از قبیل قتل در ساوندوی ! ، که بگفته برخی از جرائد : « مانند زلزله بوئین زهر اولار ! شهر تهران را بلرزه در آورده » (۱) معلول نبودن روح ایمان یا ضعف ایمان در جامعه است . و بگفته یکی از جرائد : « اگر کلاه عدالت انسانی ؛ در جامعه ما پشمش ریخته است ، از صلابت و مهابت عدالت الهی ، چیزی کم نشده ، و در جامعه ای که تیغ قانون زمین ، بدبختانه زنگ زده و کند شده است ، چرانبا پداز تیغه فساد ناپذیر عدالت آسمانی ، محض استقرار اصول اخلاقی و شرف و فضیلت و آدمیت ، استفاده کرد ؟ ، (۲) و بهتر و مفیدتر اینکه ، اینکار از دبستانها و دبیرستانها بدست معلمان و وظیفه شناس و خداترس ، آغاز گردد .

۱ - کیهان مورخه ۲۰/۷/۴۲

۲ - اطلاعات مورخه ۱۳/۴/۴۲